



## دست و زن در شعر شاملو به روایت پوران فرخ زاد

# دستان سخن گوی شاملو

پوران فرخ زاد، گفت و گور با شعری از شاملو آغاز می کند: آن سوی ستاره / من انسانی می خواهم / انسانی که مرا بگزیند / انسانی که من او را بگزینم / انسانی که به دست های من نگاه کند / انسانی که به دست هایش نگاه کنم / انسانی در کنار من / تا به دست های انسان ها نگاه کنیم .

این آغاز، نشان می دهد که فرخ زاد قصد دارد بحث را به سمت موضوعی جدید در شعر شاملو ببرد. همین گونه هم می شود و او درباره ی نقش دست در اشعار شاملو سخن می گوید که تاکنون مورد بررسی قرار نگرفته است .

فرخ زاد که نویسنده ی کتابی با عنوان «مسیح مادر» (نشان زن در زندگانی و آثار احمد شاملو) است، در این گفت و گو، زن و دست در شعر شاملو را به شکل توأمان می بیند و به بحث می گذارد. چرا که او کتابی



را هم آماده‌ی انتشار کرده‌است که «دستان سخن گوی شاملو» نام دارد و این بار، به تحلیل نقش و جایگاه دست در اشعار شاملو پرداخته است.

و دیگر این که این گفت و گو در حالی انجام شد که فرخ زاد در بستر بیماری بود و شاید جمعیت خاطر لازم برای پرداختن به تمام زوایای موضوع را نداشت. امیدواریم هنگام انتشار این متن، او به سلامت از بستر برخاسته باشد.

● شما کتابی با عنوان «مسیح مادر» تألیف کرده‌اید. هدف از نوشتن این کتاب چه بود؟

○ درباره‌ی شاملو سخن زیاد گفته شده است؛ از خوب، از بد، از غرض و مرض، از تحسین و تمجید. ولی به نظر من، حتی دشمنان شاملو هم نمی‌توانند نبوغ او را انکار کنند. شاملو یک پدیده در عصر ما بود که به غیر از شاعر بودن، ادیب هم بود و ادب فارسی را به خوبی می‌شناخت. آدم‌های زیادی در اشعار شاملو جست و جو کرده‌اند. کتاب‌های بسیار خوبی درباره‌ی او درآمده است. خود من هم کار کوچکی درباره‌ی جای پای زن در شعر شاملو انجام داده‌ام که هدفم فقط پیدا کردن زن‌هایی بود که در زندگی شاملو اثر گذاشته‌اند.

● نتیجه‌ای که از این تحقیق به دست آوردید، چه بود؟

○ شاملو بیشتر از آن که به دنبال زن، از نظر جنسی، بگردد دنبال مادر و یک پناه امن می‌گشت که بتواند در آن، نبوغ اصلی‌اش را نشان بدهد. ولی با همه‌ی جستارهایی که در شعر شاملو شده است، به بسیاری از مسائلی که در اشعار او وجود دارد، پرداخته نشده است.

● به عنوان نمونه، چه مسائلی؟

○ به نظر من، دو مسأله‌ی مهم در شعر شاملو وجود دارد. یکی نگاه شاملو به انسان است که این موضوع را زنده یاد مختاری خیلی خوب بررسی کرده‌است. موضوع دیگر، نگاه شاملو به دست است. منظورم دست به عنوان ابزاری انسانی که همه‌ی ما داریم، نیست. نگاه شاملو به دست، یک نگاه انسانی است. او به دست انسان به گونه‌ای نگاه می‌کند که انگار دست یک پل ارتباطی است بین یک انسان با یک انسان و همه‌ی انسان‌های دیگر. اگر با دقت در اشعار بسیار گرامی شاملو بگردیم، از بسامد دست در شعر او شگفت زده می‌شویم.

● به چه نمونه‌هایی از دست در شعر شاملو می‌توانید اشاره کنید؟

○ مثلاً وقتی می‌گوید: «هنگامی که دستان مهربان‌اش را در دست می‌گیرم/ تنهایی غم‌انگیزش را/ درمی‌یابم»، منظورش دستان آیداست. در واقع، می‌توان گفت که آیدا نجات بخش و فرشته‌ی الهام شاملو بود.

● شاملو چه تعبیری درباره‌ی دست به کار می‌برد؟

○ او تعابیر متعددی با دست ساخته است؛ از جمله دست‌های تقدیرآفرین، دست‌های آشنا، دست‌های آوازه‌خوان، دست‌های چشمه‌سان، دست‌های سخنگو، دست‌های واپسین و دست‌های سرشار. شاملو همه‌ی دست‌ها را هم مهربان و ارتباط‌دهنده نمی‌بیند. مثل دست‌های خدعه، دست‌های خالی از عشق و امید، دست‌های بد اندیش. اما از همه‌ی این‌ها مهم‌تر، تعبیر دست‌های سیصد هزار دست است که منظورش دستان خودش است.

● نگاه شاملو به دست، بیشتر عاطفی و تغزلی است یا اجتماعی و سیاسی؟

○ به نظر من، شاملو یک «من» تنها نیست. خودش می‌گوید که من به هیأت «ما» زاده شدم. یعنی شاملو

در اصل فردی نیست. بسیاری از آدم‌ها فردی به دنیا می‌آیند و دنیا را از چشم خودشان و برای خودشان می‌بینند. ولی شاملو به دنیا و انسان، این چنین نگاه نمی‌کند. شما اختلاط او با طبیعت را کاملاً در شعرش می‌بینید. من و شما هم جزئی از طبیعت هستیم. پس شاملو اختلاطش را با انسان‌های دیگر هم می‌بیند. مثلاً در شعر جالبی به نام «سرود بزرگ» با شن چو حرف می‌زند. شن چو کسی نبود که ما در آن زمان می‌شناختیم یا اکنون بشناسیم. ولی شاملومی گوید: «شن - چو! / کجاست جنگ؟ / در خانه‌ی تو / در کره / در آسیای دور؟ / اما تو / شن / برادرک زردپوستم! / هرگز جدامدان / زان کلبه‌ی حصیر سفالین بام / بام و سرای من. / پیداست / شن / که دشمن تو دشمن من است / وان اجنبی که خوردن خون تو راست هست / از خون تیره‌ی پسران من / باری / به میل خویش / نشوید دست!» یعنی او به شن چو هم فکر می‌کرده است. شن چو که ایرانی نیست، رفیق ناشناس کره‌ای اوست. ولی به او فکر می‌کرده و با او حس ارتباط داشته است. تنها شن چو هم نیست، بلکه آدم‌های زیادی در شعر شاملو هستند که او فکر می‌کرده با آن‌هاست و از آن‌ها جدا نیست. اگر چه بسیاری از این آدم‌ها به او بد کردند.

● شما گفتید که شاملو یک آدم نیست، ولی در مورد سوال ما توضیحی ندادید.

○ شاملو زندگی‌اش را با مبارزه شروع کرد. در حالی که او یک شاعر تغزلی هم بود. یعنی از خیلی جوانی عاشق بوده است. از زمانی که در زندان رشت بوده و عاشق آن دختر سرباز می‌شود که اسمش گالیاست تا عشق‌های گونه‌گون دیگر. اما این یک بخش از وجود اوست. بخش دیگرش، عشق مردمی و عمومی است؛ چیزی که در شعر شاعران دیگران کم می‌بینم. آن‌ها یا عاشقند به یک انسان زن یا مرد یا این که ادای مبارزه را درمی‌آورند، ولی شاملو هر دوی این خصوصیات را دارد. گاهی شاملوی مردم = جمع، گاهی شاملوی عشق فردی. وقتی که از عشق جمعی شکست می‌خورد و بدی می‌بیند - که در اشعارش هم می‌آورد به عشق فردی پناه می‌برد. عشق فردی هم نه به عنوان عشق به یک زن و هم‌اغوشی با او، بلکه به عنوان یک مادر، شانه‌ای که بتواند سرش را بر روی آن بگذارد. به قول خودش، کسی که مدادهایش را تراشیده باشد، صبحانه‌اش را آماده کرده باشد و موقعی که او یک شعر می‌گوید، بگوید: آفرین، احسنت. آید این کارها را کرده است. شاملو چنین شخصیتی دارد؛ از مردم می‌گریزد، به عشق فردی پناه می‌برد و از عشق فردی پناه می‌برد به عشق جمعی.

● در این فرایند و رفت و آمد شاملو، دست چه نقشی دارد؟

○ او در همه‌ی این اشعار از دست حرف می‌زند؛ هم دنبال یک مادر می‌گشته و هم به دنبال یک دست. به عبارت دیگر او به دنبال آسایش و آرامشی بوده که جنین در رحم مادر دارد. البته عشق جمع را هم می‌خواسته است. اما همه که مثل او نبوده‌اند. بنابراین به او خیانت هم کرده‌اند، دروغ هم گفته‌اند، آزارش هم داده‌اند که نمود این وضعیت را می‌توان در دست‌های منفی دید. دست‌های خدعه و فریب، دست‌های کیست؟ ولی وقتی که با آیدار و به‌رو می‌شود، می‌گوید: «کلید خانه‌ام را در دست ات می‌گذارم». باز در این جا هم می‌بینید این دست است که او را به خود جلب می‌کند. در صورتی که ما همیشه در درجه‌ی نخست چشم است که جلب مان می‌کند و کمتر به دست نگاه می‌کنیم.

● پس چگونه توجه شما به این مسأله و نگاه شاملو به دست در اشعارش، جلب شد؟

○ برای این که من خودم هم این گونه هستم. یعنی وقتی که آدم‌هایی دورم نشسته‌اند بیشتر به حالت دست‌هایشان نگاه می‌کنم. گاهی دست‌ها به هم فشرده است. این یا از خشم است یا از نفرت و یا از هیجان. ولی گاهی دست‌ها باز است. حتی انگشت‌ها گاهی اوقات پر از عشق است. یعنی انگار می‌خواهند

به انگشت های آدم نزدیک شوند و با آن‌ها گره بخورند و یکی بشوند. من این حالت را در شعرهای شاملو، شاید به دلیل خصوصیات خودم، پیدا کردم و مجذوبش شدم. دلم می‌خواهد که باز بر روی کتابی که دارم می‌نویسم، کار کنم تا بهتر به این موضوع بپردازم.

● خانم فرخ زاد، برای روشن تر شدن موضوع، بد نیست به نمونه‌هایی از اشعار او هم اشاره کنید که دست در آن‌ها حضور دارند.

○ بله، من این نمونه‌ها را می‌آورم تا دیگران هم بدانند که شاملو آدمی نبوده که به یک زن زیبا نگاه کند و عاشق جنسیت‌اش بشود. شاید تمام زنانی که وارد زندگی شاملو شده‌اند، اول با حرکات دست، او را مجذوب کرده‌اند. این هم چند نمونه از حضور دست در شعرهای شاملو: «دستان آشتی ست / و دوستانی که یاری می‌دهند تا دشمنی از یاد برده شود» (آیدا در آینه)، «تا دست تو را به دست آرم / از کدامین کوه / می‌بایدم گذشت، / تا بگذرم؟» (آیدا در آینه)، «و سپیده دم / با دست های ات / آغاز میشود» (آیدا در آینه)، «ستایش دستی که / مضراب نوازشی ست - / و هر تار جان مرا به سرودی تازه می‌نوازد / و این سخن چه قدیمی ست! / دستی که هم چون کودکی گرم است / و رقص شکوه مندی‌ها را / در کشیده‌گی سرانگشتان خویش / ترجمه می‌کند / آن لبان، از آن بیشتر که بگوید / شنیدنی ست / آن دست‌ها بیش از آن که گیرنده باشد / می‌بخشد... / لبی، دستی و چشمی» (آیدا در آینه)، «اگر لب‌ها دروغ می‌گویند / از دست‌های تو / راستی هویداست / و من از دست‌های توست که سخن می‌گویم. / دستان تو / خواهران تقدیر من‌اند» (هوای تازه) و «ای آفریده‌ی دستان واپسین / با تو یک سکوت / و هزاران فریاد. / دستان من / از نگاه تو سرشار است» (هوای تازه) که البته می‌توان به نمونه‌های بیشتری از کاربرد دست در شعر شاملو اشاره کرد.

● همی این موارد در شعر شاملو درباره‌ی دست‌های آید است؟

○ نه. شاملو در جایی هم می‌گوید: «دستی که خط باطل به گستاخی می‌کشد». این منفی است و نمی‌دانم خطاب به کدام زن گفته است. شاید این شعر را هنگامی گفته که از همسر دومش توسی حایری جدا می‌شده.

● می‌توانید بگویید این تعلق خاطر شاملو به دست، از کجا ناشی می‌شود؟

○ به نظر من، این برمی‌گردد به آن حس مادرجویی شاملو. همه‌ی ما، به قول یونگ بزرگ، یک عنصر نرینه و یک مادینه در وجودمان داریم. همه‌ی زندگی ما از هنگام نطفه بستن، از رفتار اطرافیانمان، به خصوص پدر و مادرمان، شکل می‌گیرد. آن‌هایی که مادر خوب و فرزانه و مهربان و محترم دارند، در تمام عمرشان به زن‌ها احترام می‌گذارند و آن‌ها که خلاف این وضعیت را داشته‌اند، ضد زن می‌شوند. شاملو مادر مهربان، منضبط، درس خوانده و نگران آینده داشته است. بنابراین، او همیشه به دنبال زنی شبیه آن مادر می‌گشته است تا بتواند دست‌های او را در دست‌هایش بگیرد آن حس گرم نوازش، مهربانی، آشتی و انسانیت را پیدا کند که البته شاملو این را نگفته است و نتیجه‌گیری من این است.

● چرا موضوع دست در شعر شاملو و جست و جویش برای یافتن مادر، برای شخص شما جذاب و مهم شده است؟

○ بین زندگی خانوادگی من و زندگی خانوادگی شاملو شباهت بسیار زیادی هست. مادر من زن ساده‌ی سخت گیر و منضبطی بود، بانو و باوقار و نجیب. درست مثل مادر شاملو. پدرم یک افسر خشن نما بود که در باطن خشن نبود و دوست داشت ادای خشونت را در بیاورد و دائم هم در سفر بود و بی‌قرار. عین پدر شاملو. بچگی ما در یک خانه‌ی شلوغ با خواهر و برادرهای زیاد گذشت. او هم بچگی‌اش چنین

گذشت. شاملو یک روایت دارد که از جیب پدر بزرگش ۵ تومان کش می رود! ما هم در بچگی این کار را می کردیم. چون آن چیزی را که می خواستیم، به ما نمی دادند. این ها شباهت هایی است که بین زندگی خصوصی ما و زندگی خصوصی شاملو وجود دارد. فروغ به دنبال پدرش می گشت. چون محبت پدر را ندیده بود و هرگز هم آن مردی را که دنبال می کرد، نیافت. من به دنبال مادر می گشتم. مادرم خیلی خوب بود و من هم دلم می خواست مادر باشم. شاملو هم مادرش را می خواست و همیشه دنبال مادرش می گشت. حتی تمام معشوقه های زندگی اش، در عین زن بودن، مادرش بودند؛ به جز در مورد زن اولش که زنی ساده و مادر بچه هایش بوده است. یعنی اشرف اسلامیه. شاملو در مورد این ازدواج، چنین شعری گفته است: «آقای وزن و خانم ایشان لغت، / اگر / هم رنگ و هم تراز نباشند / لاجرم / محصول زنده گی شان / دلپذیر نیست / مثل من و زن ام. / من وزن بودم، / او کلمات [آسه های وزن] / موضوع شعر نیز / پیوند جاودانه ی لب های مهر بود... / با آن که شادمانه در این شعر نشست / لیخند کودکان / این ضربه های شاد / لیکن / چه سود! / چون کلمات سیاه و سرد / احساس شوم مرثیه واری به شعر داد: / هم وزن را شکست / هم ضربه های شاد را / هم شعر بی ثمر شد و مهمل / هم خسته کرد بی سببی اوستاد را! ... / باری سخن دراز شد / وین زخم دردناک را / خونابه باز شد...»

● شما به زنان و معشوقه های واقعی شاملو اشاره کردید. اما احیاناً او هم زنی خیالی در ذهن داشته است. ○ بله. اکثر شاعران زمانه ی ما یک زن رؤیایی دارند. مثلاً سهراب از «زن شبانه ی موعود» حرف می زند و تمام زنان زندگی اش رؤیایی بوده اند، نه جسمانی. نیما هم از صفورایی که عشق اولش بوده است به تصویر زیبای ری را رسیده است. زن ایده آل شاملو هم - که همان مادر او بوده - در شعرهایش هست. به نظر من، مهم ترین شعرهای شاملو، رکساناست که در قالب یک شعر بلند و دو شعر کوتاه آمده است. خود شاملو نوشته من اول می خواستم اسم او را آناهیتا بگذارم، ولی بعد پشیمان شدم و رکسانا گذاشتم. این رکسانا در عین حال که یک زن رؤیایی و اثیری است، همان زنی بوده که می توانسته او را همانند مادرش در دست های خودش جا بدهد.

● آیا شاملو دست هایی را که در اشعارش به دنبال آن ها می گشت، بالاخره پیدا کرد؟

○ نمی دانم. حتی نمی دانم که آیا او بعد از دست های آیدا باز هم دنبال دست دیگری می گشت یا نه. در شعرش چیزی در این باره پیدا نمی شود. ولی در شعرهای آخرش یک نوع دلمردگی، و ازدگی، خستگی، ناتوانی و حتی نوعی تمام شدن، دیده می شود. شاید شاملو هم مثل همه ی شاعران و نویسندگان، چیزی را که می خواسته، پیدا نکرده است. یعنی آن دست را که مهم ترین چیز برایش بوده تا آن را در دست خودش بگیرد و با آن یکی بشود. می گویم شاید، چون نمی دانم. شاید هم آن دست ها همان دست های نواز شگر و مهربان آیدا بوده است. ولی نظر شخصی من این است که او همانند تمامی شاعرانی که تا پایان زندگی گم شده ای را می جویند دست های دلخواه خود را پیدا نکرده است.